بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 27/ 8/ 1386

یکی از نمونه هایی که یک کلمه در جملات مختلف و به قرائنی که مستند به وضع نیست و مستند به اطلاق هست ، معانی مختلف پیدا میکند واژهء ثقه هست ،ثقه یعنی مورد اعتماد ، این به تناسب حکم و موضوع در موارد مختلف معناش تغییر میکند فرض کنید اگر گفتند فلان پزشک ثقه هست یعنی در امور پزشکی وارد است مسؤلیت پذیر است و ...اگر میگن قصاب ثقه است یعنی اگر این که میگه این گوشت خوب است یعنی خوب است، دیگه غیبت نمیکند و ... مربوط به این نیست، ثقه د رواقع درچی اش را به قرینه ای که آنجا هست آن ثقه استفاده میشود،فرض کنید اگر گفتیم ما در علم حدیث ثقه هست در رجال ثقه هست اینجا با توجه به شرایطی که در اعتبار خبر معتبر هست معناش این است که همه شرایطی که محتمل الدخاله هست همه شرایط را دارا هست ،عادل است ضابط است اگر صحت مذهب را شرط بدانیم مثلا صحت مذهب دارد،این یک بیبانی هست برای اینکه ما بگیم ثقه ازش صحت مذهب هم استفاده میشودبنابراین مبنایی که خیلی از قدما داشتن که در قبول خبر صحت مذهب هم شرط است خوب معناش این است که اگر گفتیم ثقه یعنی مورد اعتماد است یعنی همه شرایط لازم برای حجیّت را دارا است که یکی از آنها هم صحت مذهب است ، خوب این در بحثهای حجیّت خبر واحد ، در بحثهای رجالی تاثیرهای زیادی دارد این مفاد ثقه، یک نمونهء دیگه ای که مناسب است عرض بکنم بحث افعل تفضیل است ، یک بحثی اینجا در رجال هست در مورد اینکه فرض کنید در ترجمه حسین بن علوان این عبارت وارد شده است که برادرش حسن بن علوان است ، حسن بن علوان اولی بنا و أخصّ ،بعضیها از این خواستن استدلال کنند برای اینکه وثاقت آن را در بیاورند،یا مثلا در بعضی ترجمه ها هست که فلانی أوثق من أخی احمد عند اصحابنا من فلان کس،حالا این تعبیرات أوثق دلیل بر این هست که مفضّل و مفضّل علیه هر دو ثقه هستند ، دوجا در بحثهای نکاح حاج آقا بحث شده است ،درس 71 ص6 ، درس 147 ص13 ،ببینید آقایون تعبیر میکنند که هیأت افضل التفضیل دلالت میکند بر ثبوت مبدأ در مفضّل و مفضّل علیه ، بنابراین باید این وثاقت هم در ، وقتی میگیم فلانی اوثق از أخیهش هست هم باید وثاقت را خودش داشته باشد هم وثاقت را برادرش داشته باشد ، پس بنابراین کأنّ ازش وثاقت در میاد ولی این تقریب درست نیست،به دو بیان حالا من عمدتا به بیان دوم تکیه دارم ، یک بیان این هست که گاهی اوقات افضل تفضیل در جایی اطلاق میشود که مفضّل و مفضّل علیه ثبوت آن مبدأ در مفضل و مفضل علیه فرضی است ، نه واقعی، فرض کنید ما میگیم عثمان از عمر بهتر بود ، یعنی اگر یک خوبیی برای عمر فرض کنیم عثمان از این بهتر است این نمیخواهیم بگیم خوبی داشت، یعنی شریّت کمتری داشته است ، البته من به نظرم این تقریب تقریبی مجازی است و استعمال حقیقی نیست ، یک نوع استعمال تجوّز در آن به کار رفته است و اگر به معنای حقیقی اگر بخواهیم تعبیر کنیم اینجور موارد اطلاق نمیشود ولی خوب یک عده اطلاق مجازی هست که برای بعضی بحثها بهتر اوثق به این معنای مجازی باشد و الزاما همه جا آن معنای حقیقی اراده نمیشود، در بحثی که حاج آقا هست تکیه ایشان روی بحث اول هست ولی من زاویه دیدم متفاوت هست با بحثی که ایشان دنبال کردن، نکته ای که اینجا میخواهم روی آن تکیه کنم این هست که کلمه وثاقت اگر آن مبدأ اوثق گاهی اوقات ازآن یک اسم فاعل ساخته میشود مثل ثقه مثلا جمال خودش یک مبدأ است برای اجمل ، کمال برای اکمل و سایر .. یک اسم فاعل یا صفت مشبهه ای از آن مبدأ ساخته میشود لازمه صدق مبدأ این نیست که بتوانیم علی وجه الاطلاق آن اسم فاعل و صفت مشبهه هم اطلاق کنیم ، گاهی اوقات آن مبدأ صدق میکند ولی اسم فاعل یا صفت مشبهه را علی وجه الاطلاق نمیشود در مورد آن به کار برد به دلیل اینکه صفت مشبهه و اسم فاعلش یک دلالت اصلاقی زائد بر اصل مفاد دارد ، مثال عالم وله شیئ من العلم در اینجا مفید است، اکر ما بگیم فلانی دانشمند است عالم است ، معنای عالم این نیست که علمٌ مایی دارا باشد ،کسی که دودوتا جهارتا را بهش عارض باشد این عالم نمیشود اطلاق کرد چون عالم یعنی کسی که علمش از متعارف بیشتر باشد ، دودوتا چهارتا را که همه میدانند ، ظهور کلام در اینکه مامیخواهیم یک نکته تازه ای یاد بدهیم یک چیزی یاد بدهیم که مفید فایده باشد همین ظهور کلام اقتضاء میکند که عالم مرتبه ای از علم را دارا باش که متعارف افراد آن را دارا نباشند، این ظهور این شکلی است، حتی خود همان عالم هم در جاهای مختلف ممکن است متفاوت باشد توی روستا بگیم طرف عالم است یعنی خواندن نوشتن بلد است ،ولی توحوزه اینطوری نیست، و اینها با هم فرق دارد که این هم دلالتهای اطلاقی هست، ممکن است به یک اعتبار بگیم باسواد است خوب بله سواد خواندن و نوشتن دارد چون فضاها فرق دارد، عالم اگر اطلاق بخواهد بشود به تناسب فضاهایی که وجود دارد معناهای مختلف ممکن است داشته باشد و همه این معانی مختلف زائد بر آن معنایی هست که در اصل مبدأ وجود دارد، اصل مبدأ کسی که علمٌ مایی هم داشته باشد کافی هست برای اینکه عالم را به آن معنای اولیّیه لغوی ووضعی بتوانیم اطلاق کنیم ولی عالم یک مفادی زائد بر آن مبدأ دارد و مشکل ما در آن مفاد هست، اگر ما میگیم زید ثقه هست یعنی در متعارف امور وثاقت دارد ، فرض کنید اگر 10 تا خب میدهد 9 تا درست است، ولی اگر کسی از 10 تا 2 تا درست باشد این یک نوع اعتبار هست ، اعتبار فی الجمله به اعتبار اینکه دوتا خبرش درست است، این شخص را نسبت به آن کسی که یک خبرش درست است میتوانیم بگیم اوثق است چون اعتباری که در قول اینی که دو تا خبرش درست است بیشتر از آن کسی هست که یک خبرش درست است ولی هیچکدام از این دو تا ثقه علی وجه الاطلاق نمیتوان در موردش اطلاق کرد، چون ثقه علی وجه الاطلاق باید یک وثاقت و اعتبار معتنابه داشته باشد ،یعنی در متعارف امور مورد اعتماد باشد ، ولی کسی که فی الجمله یک اعتباری در موردش باشد این صادق نیست، نکته اصلی این هست که ما در مبدئی که مبدأ افضل تفضیل هست آن دلالت اطلاقی لازم نیست باشد ، یعنی مبدئی که مبدأ أوثق هست آن دلالت اطلاقیی که کلمه ثقه داردشرط نیست یک همچین چیزی باشد ، یک شاهد بیارم ، دو فر را باهم مقایسه میکنیم ، میگیم این از این زیباتر و این از این زشتتر است ، کلمه زیباتر اگر معناش این باشد که هر دو اطلاق زیبا برش صحیح باشد ، معنای این مطلب این است که هم باید به این بگیم زیبا هم باید به آن بگیم زیبا و به هر دو تاشون هم بتوانیم بگیم زشت بین زیبا و زشت مفهوم عرفی اطلاقیشون تضاد دارد، به دلیل اینکه ما نمیتوانیم علی وجه الاطلاق بگیم این زیبا است و علی وجه الاطلاق هم بگیم زشت،مفهوم اطلاقی عرفی زیبا و زشت با هم تنافی دارند، ولی آن مبدئی که در زیباتر اخذ شده و بیشتر اخذ شده است آن مبدأ لازم نیست به نحو علی وجه الاطلاق باشد به خاطر همین ،زیباتر و زشت تر متضاد نیستند، در یک مورد این زیباتر از آن هست ، یعنی آن مبدئی که در زیباتر و زشتتر هست آن مبدأ جنبه تضادی نیست، یک موقع میگید این چایی گرمتر از آن چایی است ، ولی نمیتوانید بگید چایی گرم است، اینکه میگیم گرم است یعنی آدم را حال میاورد گرم به این معناست، ولی دوتا چیزی که به حسب اطلاقی عنوان سرد برش اطلاق میکنیم ،میگیم حالا این یک گرمایی دارد ، گرمایی دارد این معنای حقیقی گرما را اطلاق میکنیم با وجود اینکه گرمایی دارد اطلاق میکنیم ولی گرم نمیتوانیم بگیم برای اینکه گرم یک معنایی هست که باید از متعارف آنچیزی که مثلا دو درجه گرما داشته باشد آن را گرم نمیگیم باید یک درجه دمای متعارفی داشته باشد که بشود گفت گرم است،بناباین ما گرمتر و سردتر را آن خلطی اینجا شده تصوّر شده که آن مبدئی که در گرمتر و سردتر هست همان معنایی باید در آن فهمیده بشود که کلمه گرم و سرد آنها اطلاق درش شده باشد، در حالی که این لازم نیست، فرض کنید میگیم که علی از حسن بهتر است این معناش این نیست که خوبتر است معناش این نیست که اطلاق کلمه خوب را در مورد هر دو بکار ببریم ، اگر فرض کنیم همه جهاتش بد باشد هر دوتای اینها، یکی اینها دو درجهء حسن دارد یکی سه درجه حسن دارد میتوانیم بگیم بهتر است، (آنچیزی که در اعتبار خبر شرط است مطلق الوثاقه نیست وثاقت به وجه متعارف است ،وثاقت در مطلق امور است ، و ما این مطلق وثاقت را از مطلق امور نمیتوانیم در بیاوریم ، ابن غضائری در ترجمه حسن بن محمد بن جمهر یک عبارتی دارد میگه ضعیف فی نفسه وأبوه أوثق منه،این به چه معناست ،أوثق یعنی هر دوتاشون ثقه هستند ، ضعیف چیست ، اینها تناقض صدر و ذیل دارد، این تقریب اولی که ذکر میکردیم اینجا اوثق به اعتبار مبدأ فرضی است ، ابوه اوثق منه یعنی ظعفهایی که پدرش دارد کمتر از نقطه ضعف این هست یا به آن معناست یا به تقریب ما است، هر کدام از این دو تقریب را بگیریم علی ایّ تقدیر دلالت اوثق یک دلالت خاصّی است، این دوتا را باهمدیگه باید توجه کرد، غفلت از دلالتهای ناشی از حاقّ لفظ و دلالت های ناشی از اطلاق لفظ مشکل آفرین است، حالا من یکسری مثالها را فقط بگم و ردّ بشم، آقایون میگن نقد منصرف است به نقد بلد ،مکیل مراد مکیل و موزونی که در بحث ربا مطرح است مراد آن است، حاظر مسافر به تناسبات حکم و موضوع در مثالهای مختلف فرق میکند، حاظر در بحث صلواة یک مفهوم دارد در بحث حج یک مفهوم دارد اینها اطلاقاتش متفوات هست ، یک دلالتهایی هست که به تناسب وضع کلام نیست این حاظر هاش مفهومهایی هست که عرفاً تفاوت پیدا میکند،(نه آن مفاد فهمیده میشود ،آن معنایی که اینجا فهمیده میشود این معنا معنای واضع نیست معنای وضعی نیست ، حالا این نکته را هم من اینجا ضمیمه بکنم یک بحثی به نام وجوه والقرآن از قدیم مطرح بوده معانی مختلف واژه ها را در قرآن بیان میکند ،دیدم میگه فلان واژه در قرآن دوتا معنا دارد، وقتی مراجعه میکنیم میبینم غالبش از باب تعدد دالّ و مدلول است،بعضیها تصوّرشون این هست که این معانی مختلفی که میگه معناهاشون در همه موارد یکی است، اینجور هم نیست ، این دوتا با هم خلط بشود ،واقعا مفهوم هاش فرق میکند ولی این فرق مفهومیش ناشی از خود این وضعش نیست به قرائن مقامیّه این معانی مختلف میشود یک تعبیری در ادبیات فارسی بعضی ادبای معاصر تعبیر میکنند اینها حاله های معنایی تعبیر میکنند،بعضی واژه ها حاله های معنایی است، حالا توضیح حاله های معنایی بماند بحث میشودئ در جای خودش ، یک معانیی هست که این معانی از خود لفظ استفاده نمیشود ولی در یک غالب خاص که قرار میگیرد آن غالب یک رنگ خاصّی به این واژه میدهد وواقعا هم آنها آن معنا را میرساند،وبسیاری از ظرافتهای ادبی اصلا ناشی از آن حاله های معنایی هست ، فرض کنید بحثهای زشت و زیبا ،شعرهایی که مصراع اولش زشت مصراع دومش زیبا میشود آنها خیلی وقتها از همان حاله های معنایی هست از معانی مختلف، فرض کنید فضل تو خر فضل تو خر فضل تو خروار یا ر روایات هست گاهی اوقات به خاطر همین معانی خاصّی که احیانا با لفظ ، حالا این غیر از دلالت اطلاقی هست یک چیز جدیدی هست که نمیخواهم واردش بشم ولی خواستم بگم یک انچیزی که از الفاظ فهمیده میشود الزاما همه چیزهایی نیست که مستند به وضع به آن معنایی که ما در نظرمیگیریم ، روایتی هست یک کسی میگه امام صادق علیه السلام از حمام بیرون آمد او گفت تاب استحمامک حضرت فرمود یا لکع ما تصنع بالاست هنا ، آن طرف اصلا آن واژه ای که به کار برده به هر حال این واژه زشت بوده است، و بعد آن راوی میگه گفتم تاب حمیمک بعد حضرت فرمود الحمیم اسم من النار ،اسمهای جهنم است، بعد به حضرت گفت چی بگم بعد حضرت یاد داد که چی بگه ، ببینید یک تعبیری داریم در روایات تاب حمیمک، حمیم آن استعمال میکند در معنای دیگه ولی به دلیل همان مفهوم آتش دوزخ که همان وجود دارد آن معنای زشتی به خودش میگیرد،این زشتی ها و این معناها از واژه هم استفاده میشود ولی اینها ربطی به آن واژه ای که من بکار بردم نداردم، خوب یکی از چیزهایی که من بحثش را نمیخواهم بکنم آن تیتراش را عرض میکنم خوب وقت هم گذشت. وصل الله علی محمد و آل محمد..